

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۹، ش ۱ (پیاپی ۱۸)، بهار و تابستان ۱۳۹۷

تحلیل ادبی نمادهای حماسی و اساطیری اسب در شاهنامه‌ی فردوسی حسن تاجیک محمدیه

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران
دکتر عطاءمحمد رادمنش

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده‌ی مسئول)

دکتر مهرداد چترایی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

چکیده

اسب در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی جایگاهی ویژه دارد. در متون اوستا و ادبیات باستانی ایران از اسب به نیکی یاد شده است. شاعران، عارفان، نکته‌پردازان و خردمندان، پادشاهان و امیران، گردان و دلاوران، دهقانان و کارورزان ایرانی و دین‌آوران بزرگ آن را مظهر خوشبختی و رستگاری و فراست و تیزهوشی دانسته‌اند. حضور اسب در فرهنگ و تاریخ کهن ایران در جلوه‌های گوناگون متجلی است. که بیشتر کتیبه‌ها، سنگ نبشته‌ها، الواح سیمین و زرین دوره‌ی هخامنشی گواه اهمیت و توجه خاص به این حیوان زیبای اساطیری است و در کتیبه‌های گلی دوره‌ی داریوش نیز نام اسب‌های عالی کشور ایران عنوان شده است. اسب همچنین در فرهنگ اسلامی نیز مقام و جایگاه ویژه‌ای دارد. در روایات حماسی و اساطیر و افسانه‌های کهنی که متضمن ماجرای قهرمان و حوادث فراروی اوست اسب پرکاربردترین نمادین‌ه‌ی جانوری است که مثل همه‌ی عناصر غیرانسانی جهان اساطیر، صاحب هویت انسانی شده است و نمادینگی آن را تنها باید در ارتباط با متون کهن بررسی کرد. به جهت نقش این حیوان در تکامل نقش قهرمان، جایگاه اسب‌های نمادین و افسانه‌ای در روایات زندگی قهرمانان اساطیری که در فرهنگ‌ها و اقوام مختلف، نمونه‌های کم و بیش مشابه بسیاری برای آن‌ها یافت می‌شود همیشه مدّ نظر بوده است.

واژگان کلیدی: متون حماسی، سبک خراسانی، اسب، نماد، اسطوره.

Email: h_tajikmohamadiyeh@yahoo.com

a_radmanesh21@yahoo.com

m_chatraei@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۰/۱۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۳/۱۴

۱- مقدمه

«اسب» که آن را نمادی از نجابت و زیبایی ذکر نموده‌اند یکی از پر نقش‌ترین و اصیل‌ترین حیوانات اهلی در دنیای پیش از اسلام، اساطیر ایران باستان، متون کهن دینی، شاهنامه، دوره‌های تاریخی و آثار به جا مانده از آن دوران است و دارای نقشی بسیار حیاتی و ارزشمند بوده که همواره مورد ستایش قرار می‌گرفت و غیر از استفاده رایج آن مانند حمل و نقل و شکار، کارکردهای آیینی، اقتصادی، رزمی، بزمی، تزیینی و تشریفاتی نیز داشته است. ایرانیان باستان همان گونه که برای خود و خانواده خویش از اهورا مزدا طلب نیکی می‌کردند، برای اسب خود نیز نیرومندی می‌خواستند. در اوستا از اسب به عنوان یکی از برگزیده‌ترین حیوانات نام برده شده و حتی برای معالجه و نیک‌نگهداری از آن نیز دستوراتی آمده است و این نشانه‌ای از پاکی، اصالت و اهمیتی است که در فرهنگ ایرانی برای این حیوان قائل بودند. اهمیت اسب در دنیای اساطیر ایران تا به آن اندازه است که هر ایزد دارای گردونه‌های زرین و اسب‌های تیزتک بود.

پس از اسلام هم با اشاره به اسب در برخی آیات قرآن کریم، متون ایرانی اسلامی و اسب‌نامه‌ها (فرس‌نامه‌ها)، از سرشت نیک و پر اهمیت این موجود سخن به میان آمده است. شواهد و قرائن تاریخی و ادبی حکایت از دل‌بستگی‌های ژرف ایرانیان به نگهداری و پرورش اسب و دادن جنبه‌های تقدّس به این حیوان نجیب و باهوش دارد. لذا یکی از حیواناتی که بیش‌ترین حوزه‌ی تصویر را در متون حماسی سبک خراسانی از جمله شاهنامه به خود اختصاص داده، اسب است.

از لوازم قطعی داستان‌های حماسی داشتن مرکبی خاص است که به قوّت، سرعت و هوشمندی ممتاز باشد. فردوسی مانند شاعران بزرگ دیگر سعی کرده است که تصویری فرا واقع از این حیوان انسان صفت به دست دهد.

پیشینه‌ی تحقیق

تحقیقات و پژوهش‌های ارزنده‌ای درباره‌ی اسب و سوابق فرهنگی و اجتماعی آن صورت گرفته (که به چند نمونه از آنها در زیر اشاره خواهد شد). با وجود این پیشینه، بررسی‌ها نشان می‌دهد تاکنون تحقیق مبسوطی با این عنوان در حوزه‌ی ادبیات فارسی انجام نشده است.

۱. آذرتاش، آذرنوش (پاییز ۱۳۷۷). اسب، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۹۲-۱۱۱.

۲. پورداوود، ابراهیم، (۱۳۸۶). فرهنگ ایران باستان، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ص ۲۲۰-۲۹۷.

۳. عیسوی، روزان، (بهار ۱۳۸۹). نگاهی به اسب و اسب‌سواری در ایران، مجله‌ی مطالعات

- ایرانی، ش ۱۷، ص ۱۵۵-۱۳۳.
۴. قلی زاده، خسرو، (پاییز ۱۳۸۸). اسب در اساطیر هند و اروپایی، مجله‌ی مطالعات ایرانی، ش ۱۶، ص ۲۳۲-۱۹۹.
۵. ماحوزی، مهدی، (پاییز ۱۳۷۷). اسب در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی، مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱۴۶، ص ۲۳۵-۲۱۰.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- پیشینه‌ی اسب:

اهلی کردن حیوانات از حدود هزاره‌ی پنجم قبل از میلاد آغاز شد. اسب از جانورانی است که از آغاز در میان آریایی‌ها و در فرهنگ اقتصادی و اعتقادی ایرانیان جایگاه ویژه داشته است. جابه‌جایی آریایی‌ها در هزار و چهارصد سال پیش از میلاد توسط ارابه‌های اسبی و استفاده مهم از اسب بوده و ارابه‌های معروف آنها از همه چیز بیشتر توجه تاریخ نگاران را به خود جلب کرده و آنان با اهمیت از آنها یاد کرده اند.

در دوره‌ی مادها که به سال ۵۵۴-۷۰۱ ق.م افزون بر یک سده و نیم حکومت کردند در نبردهای خود اساسی‌ترین نقش را به سواره نظام داده بودند که همین امر باعث شد که کیاکسار پادشاه سوم ماد برای رویارویی با ارتش آشور که در بین‌النهرین وجود داشت به تأسیس رسته سواره نظام بپردازد و بعد از اتحاد مادها و پارت‌ها و پارس‌ها که همگی آریایی بودند، یورش به قوم وحشی آشور و شکست دادن آن قوم وحشی و از میان بردن نسل و نژاد آنها پیش آمد و این پیروزی دروازه‌ای برای ورود اسب آریین به دنیای عرب گردید، البته پیش از آن زمان هم اعراب اسب را از آشوری‌ها گرفته بودند و آشوری‌ها نیز اسب را در یورش‌های متمدنی قبلی از قوم آریین به‌دست آورده بودند. چینی‌ها در منابع فرهنگی خود از اسبان تیزتک اشکانی که مؤثرترین ابزار کار پارتیان بوده، نام برده اند. پارت قومی است ایرانی و آریایی که مردان و اسبان جنگی بسیار خوبی داشته و واژه‌ی پارتیزان به معنای چریک‌های جنگی از نام قوم پارت برداشته شده است به دلیل چالاک‌ی و دلیری در جنگ با دشمن (عبدالرضا خانی، ۱۳۹۱: ۳).

در بازرگانی اشکانیان اسب بسیار مهم بوده است. هم برای حمل و نقل با و هم از برای فروش، اسبان را به جزایر و سرزمین‌های خلیج فارس می‌بردند و اعراب با خرید اسب در برابر خرما و همچنین به دست آوردن اسب از راه دزدی و غارت اسب‌های مورد نیاز خود را تا حدی تأمین کرده اند. ضمناً آشوری‌های ساکن بین‌النهرین در انتقال نژاد اسب ایرانی به آن طرف آب‌های خلیج مؤثر بوده‌اند. اشکانیان برای حفظ جان اسبان خود در مبارزه‌ها بر تن آنها پوشش‌های فلزی می‌نهادند و با پوشش‌های فلزی و چرمی بدن اسبان را

می‌پوشاندند، این پوشش‌ها را در اصطلاح برگستوان می‌گفتند. برای اثبات این گفته همان به که سخن فردوسی بزرگ را به خاطر آوریم که در جنگ رستم و اسفندیار فرمود:

کف اندر دهان‌شان شده خون و خاک
همه گبر و برگستوان چاک چاک
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۵/ ۲۲)

تیرداد سوم پادشاه اشکانی که با برادر خود بر سر فرمانروایی در جنگ و ستیز بود از بروز خشک‌سالی دیرپایی که گریبان‌گیر مردم ایران بود رنج می‌برد. خواب‌گزاران به او گفتند کلید این بدبختی در دست تو است و این امر پایان‌نپذیرد مگر با قربانی کردن اسب خود به درگاه خدا که این امر با تمامی علاقه تیرداد به اسبش در کنار رود فرات انجام گرفت. این را باید متذکر شد که قربانی کردن اسب در آیین اول ایرانیان یعنی دین زرتشت و در دین اسلام آزاد نبوده و این حیوان نجیب از سوی حضرت محمد (ص) مکروه اعلام شد تا نسل این حیوان گران‌قدر به انقراض کشیده نشود، پس به گواه تاریخ بدون هیچ تردیدی خاستگاه این چهارپای برازنده ایران بزرگ و یا ایرانویچ یا سرزمین موعود بوده است که محدود از شمال به کناره‌های دریاچه آرال، از خاور به دامنه پامیر و ماوراءالنهر و از جنوب به کرانه‌های خلیج همیشه فارس تا شمال آفریقا و از باختر به میان رودان (بین‌النهرین) تا سرزمین بیزانس بوده است تا آن‌جا که می‌گویند در سراسر جهان نمی‌توان اسبی یافت که خون اسب ایرانی در رگ‌هایش روان نباشد، که این مدعا دور از ذهن نیست چون در اوستا در گاتاهای زردشت در اشتدراگات فرگرد ۱۷ آمده: از تو می‌پرسم ای خدا آیا ده مادیان، یک شتر و یک نریان که وعده شده به من خواهد رسید؟ دراهنوگات فرگرد ۱۹ آمده از آن تو بود نیروی آفریننده ستوران باز در فرگرد ۱۱ خداوند دهقان ستور پرور را برای غم خواری تو مقرر داشت. باستان‌شناسان از دل خاک سنگ نبشته‌ها و ستون‌هایی را برپا ایستاده از کاخ‌های آپادانا و شوش و تخت جمشید در کاوش‌های خود به دست آورده‌اند که هر چه ژرف تر به آن می‌نگریم در آن نقش‌ها از پیکر اسبان نمود بیشتری می‌یابد و کشف اسکلت چند سوار و اسب در رستم آباد شمال و یا اشیاء دیگر هم‌چون لگام و زین در مناطق لرستان و پارس، یک نوع اسب به نام هیپاریون که در مرز چال مراغه کشف شده اتکای ایرانیان را در امور سیاسی و نظامی و اقتصادی به اسب اثبات می‌کند. در سیلک کاشان بقایای زین و برگ، در منطقه سلوز در پنجاه کیلومتری ارومیه لوازم سواری و سوارکاری کشف شده، در تپه‌ی گیان در نهاوند و در خورویین در نزدیک کردان تصاویر اسب بر روی گلدان کشف شده، در املش گیلان کوزه‌های سفالین مربوط به ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد که نقش اسب در روی آن حک شده، به دست آمده است. اسب از دیرباز در خدمت انسان بوده و بار اول این حیوان به دست ایرانیان تربیت گردیده و به جهان عرضه گشته است. اما قوم دیگر میوه‌ی زحمات آراین را در چپاولگری‌های بی‌رحمانه غارت نموده و حتی به نام

خود نام گذاری کرده اند.

کتاب‌های مورخین مانند هرودوت، هومر، امین نارسن، آریه گزنفون دیده می‌شود که به نام آریایی‌ها احترام گذاشته‌اند و هر جا بحثی از سوار و سوارکاری به میان آمده آن را به ایرانیان ربط داده‌اند. نام اسب را به عنوان بخشی از نام انسان‌ها در دوران باستان در بین ایرانیان رسم بوده، مانند ارجاسب، جاماسب، طهماسب، لهراسب، گشتاسب، بیوراسب، ویشتاسب. گزنفون در یادداشت‌های خود آورده است که هر کجا اسبان تندرو و ارابه‌های نیرومند باشد بزرگی حکومت در آن جاست و برای تشویق ملت خود می‌گوید سواری را باید از ایرانیان آموخت، هر سوار ایرانی با اسب یکی و چسبیده به آن می‌باشد (عبدالرضا خانی، ۱۳۹۱: ۵).

پرورش اسب در ابتدا برای قربانی کردن در پیشگاه خدایان بود ولی بتدریج پی بردن به این که آنها منابع مناسبی برای کار و حمل و نقل هستند، باعث شد از آن زمان تاکنون برای این امور نیز به کار گرفته شوند. نقش این حیوانات از جمله اسب در زندگی مردم باستان آن چنان مؤثر بوده است که نقوش آنها در سفالینه‌ها و انواع مهرها کنده و یا نقاشی شده است و حتی در گذشته به هنگام فوت شخصی، اشیاء مربوط به حیوان متعلق به او نیز با آن شخص دفن می‌گردید تا در دنیای دیگر با او همراه باشد. در دوران باستان از جمله در دوران کاسیان و آشوریان نبردهای سهمگینی برای دستیابی به منابع و رمه‌های اسبان صورت می‌گرفت که حتی در مواردی باعث از میان رفتن دولتی و جایگزین شدن دولت دیگری می‌گردید (تاج بخش، ۱۳۷۲: ۱۴-۱۰). اسب حیوان نجیبی است که از دیر باز در خدمت انسان بوده و در زمین‌های کشاورزی و ترابری و همچنین در جنگ‌ها به مانند ابزاری برای حرکت تند و ضربه زدن به دشمن بهره‌گیری می‌شده است، این حیوان زیرک در سفر و حضر و در جنگ و صلح، یار دیرین و وفادار آدمی به شمار می‌آمده است. نامی که امروزه این جانور در فارسی دارد، همان است که در چندین هزار سال پیش نزد آریایی‌ها داشته است. در سنگ نبشته داریوش در بیستون چهار بار کلمه‌ی اسب به کار رفته است. در طول تاریخ هر جا اثر و نشانی از ایرانیان باقی مانده باشد نام و نشانی هم از اسب وجود دارد. پیروزی و سرافرازی ایرانیان در پیکارها از برکات این چهار پای دلیر و هوشمند است. کورش پرورش اسب و سوارکاری را در فارس رواج داده و به به جنگ جویان فارس، هنر سوارکاری آموخته است. به گواهی تاریخ و آثار کهن اسب به کمک ایرانیان به سرزمین‌های بابل و مصر رسیده است. در میان آثار سومری‌ها اسب دیده نمی‌شود و نامی هم از این جاندار در کتیبه‌های آنان نیست، پس از رسیدن اسب به سرزمین بابل آن را خرکوهی خواندند (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱۷۲۵).

۲-۲- اهمیت و کارکردها:

هروت در باره‌ی ماساگت‌ها می‌نویسد: «رخت و زندگی ماساگت‌ها مانند سکاهاست سواره یا پیاده پیکار می‌کنند و به تیر و تبرزین مسلح هستند. در میان همه‌ی خدایان آنان به جز خورشید خدای دیگر را نمی‌ستایند و از برای او اسب قربانی می‌کنند، زیرا عقیده دارند که باید از برای چالاک‌ترین خداوند، چست‌ترین و تندترین جاندار فدیة گردد». به گفته‌ی کزنفون ارمنی‌ها نیز از برای مهر (خورشید) اسب قربانی می‌کردند (پورداوود، ۱۳۸۶: ۲۴۳). فرشته‌ی نگهبان چهارپایان سودمند که در اوستا درواسپا Drvaspa خوانده شده، نیز دارای گردونه است درو Drva = درست + اسپا Aspa لفظاً "یعنی درست یا سالم اسب یا دارنده‌ی اسب درست و سالم. این ایزد به نگهبانی چارپایان سودمند گماشته شده و به نام بهترین و گران‌بهاترین چارپایان که اسب باشد خوانده شده است (همان: ۲۴۵).

در تیریشفت فقرات ۱۳-۱۸ فرشته‌ی باران تیشتر به پیکر اسب سفیدی در آمده با دیو خشکی اپئوش APAosha که آن هم به صورت اسبی در آمده اما اسب سیاه و زشت و بی‌یال و دم، در نبرد است، سرانجام تیشتر از کارزار پیروز به در آید و باران به کشتزارهای ایران فرو بارد (همان: ۲۵۰). تیشتر با طلوع خود نوید دهنده‌ی روان شدن چشمه‌های آب به قوت اسبی است و مرحوم بهار تیشتر را با ایزد مصری سوتیس Sothis برابر دانسته و به وجود ارتباطی میان طلوع خورشیدی این ستاره جاری شدن سیلاب‌های تابستانی معتقد است (بهار، ۱۳۷۵: ۴۹۵).

اسب که در اصل اهریمنی است بتدریج خورشیدی و اهورایی می‌شود، به مورد اورالی آلتایی می‌رسیم که ازدواج مقدس زمین و آسمان را با جفت‌گیری اسب سفید و گاو خاکستری نشان می‌دهد. اسب، البته نر، در اینجا مظهر الوهیت آسمانی است. اسب ارا به‌ی خورشید را می‌کشد و وقف خورشید می‌شود. اسب علامت آپولون است، زیرا آپولون ارا به ران خورشید است (شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۵۷). در چین، اسب، مرکب وایو یا خدای باد است. چابکی اسب را در نظر بگیریم، که اغلب با معنی اهورایی‌اش به صورت مظهر باد مطرح می‌شود. در قصه‌های عربی، چهار اسب نشانه‌ی چهار باد هستند (همان: ۱۵۹). باوری تثبیت شده در ذهن تمامی اقوام، اسب را در اصل با ظلمت جهان اهریمنی (ختونیایی) مرتبط می‌داند زیرا که می‌جهد و یورتمه می‌رود (همان: ۱۳۵).

در میان آلتاییها، زین و اسب یک متوقی در کنار جسدش گذاشته می‌شود تا سفر آخر او را تضمین کند. در میان یورپات‌ها، اسب فرد بیمار، که هر لحظه امکان مرگ و جدایی روحش می‌رود، در کنار بسترش بسته می‌شود تا بازگشت روح او را علامت دهد و روح هنگامی ظاهر می‌شود که اسب شروع به لرزیدن می‌کند. وقتی شمنی می‌میرد او را روی جل اسب قرار می‌دهند و زین را به جای بالش زیر سرش می‌گذارند و افسار و تیر و کمانی

در دستش می‌نهند. در میان بلتیرها، اسب شخص متوفی قربانی می‌شود تا روحش، روح صاحبش را راهنمایی کند؛ و بسیار پر معنی است که گوشت اسب پس از ذبح میان سگ‌ها و پرندگان تقسیم می‌شود، که آنها هم خود هادی ارواح هستند، و به دو عالم زیرین و زبرین رفت و آمد می‌کنند (شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۴۰).

در باورهای کهن برای اسب دو جنبه الهی و اهریمنی قائل شده‌اند که در ارتباط با رنگ این حیوان بوده است. چنان‌که اسب سفید را موجودی خورشیدی و مقدس و اسب سیاه را نماد مرگ می‌دانستند و معتقد بودند که با دنیای دیگر در ارتباط است. در باورهای کهن رنگ سفید نشانه‌ای از روشنی، پاکی و بطور کلی رنگی اهورایی است و رنگ سیاه نشانه‌ای از تاریکی است که خود نماد اهریمنی است (بهرامی، ۱۳۸۵: ۲۷).

در سنت بسیار کهن ما، پرورش اسب و هنر بر اسب نشستن از ایرانیان دانسته شده است. این سنت را بلعمی چنین یاد می‌کند: «و زینت ملوک و اسب نشستن و زین بر نهادن او [طهمورث] آورد» (پورداوود، ۱۳۸۶: ۲۶۵).

اهمیت آیینی و حضور مقدس و دیر سال اسب در زندگی و باورهای هند و اروپایی و از جمله ایرانی مضامین، داستان‌ها، تعبیر و ترکیبات متنوعی در جنبه‌های مختلف فرهنگ و ادب ایران به یادگار گذاشته است. پرستش اسب، قربانی کردن آن، نام‌های مرکب با این واژه، اهمیت سم اسب، تعدد فرس نامه‌ها و ... مواردی از این نموده‌است. کیخسرو از مشهورترین شاهان در زمان کیانی گفته است: «هیچ چیزی در دربار من گرمی‌تر از اسب نیست» (عیسوی، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

پیامبر (ص) می‌گوید: «علیکم باناث الخیل فانّ ظهورها جرز بطونها کنز»: بر شما باد که اسبان مادیان دارید که پشتشان حرزست، شکمشان بنتاج دان گنج است (مدبر، ۱۳۴۶: ۱۷۶).

یکی از خاصیت و برکت اسب آنست که در خانه‌ای که اسب باشد دیو در آن خانه نرود و در آن خانه مرگ مفاعات نباشد و برکت و نعمت باشد و نزدیک ابلیس هیچ آوازی دشمن تر از آواز اسب نیست و اگر مالک او را واقعه‌ای خواهد بود پیش از آن چهل روز به الهام ایزد تعالی او را معلوم کرده باشد و از کاه و آب و جو خوردن به سیر باز ایستد و از جمله حیوانات چهار چیز در بهشت رود اسب غازی و اشتر صالح علیه السلام و خر عزیز و سگ اصحاب کهف (همان: ۱۷۹). پیامبر (ص) می‌گوید: «که چون ایزد سبحانه و تعالی بر بنده نیکویی خواهد کرد او را چهار کرامت کند مرکبی راهوار و خانه‌ای فراخ و همسایه‌ای نیک و جفتی با جمال مساعد و زیبا» (همان: ۱۸۶). برای اقوام هند و اروپایی پس از گاو، اسب مفیدترین جانور است و در طی زندگانی انسان بهترین یار او بوده است. اسب ابتدا شکار و خورده می‌شد (قلی زاده، ۱۳۸۸: ۲۰۰).

اگر بپذیریم که اولین‌ها مقدّسند، پس اسب از جانوران مقدّس است. زیرا طبق بندهش اسب جزء اولین جانورانی بود که آفریده شد: «از اسبان نخست اسب سپید زرد گوش درخشان موی سپید چشم فراز آفریده شد. اوست سرور اسبان». فرزندزایی از مقدّس‌ترین امور در کیش زردشتی است و پس از این‌که اسب و دیگر جانوران آفریده شدند در آن‌که نخست به فرزند خواستن اندیشد شتر و اسب بود (همان: ۲۰۶).

تقریباً در بین همه‌ی اقوام کهن اسب جانوری خورشیدی است. زیرا خورشید سریع‌السيرترین کوكب آسمان است و اسب سریع‌ترین جانور در خدمت بشر. هردوت نقل می‌کند: «که برای سریع‌ترین ایزدان، یعنی خورشید، باید سریع‌ترین جانوران، یعنی اسب، قربانی شود. در اساطیر ژرمنی هم اسب سفید نماد روز و خورشید است» (همان، ۱۳۸۸: ۲۰۷). در اساطیر یونان هم اسب ارابه‌ی خورشید را می‌کشد و وقف او می‌شود. از نظر یونانیان اسب نشانه‌ی آپولون، خدای موسیقی، شعر، پیش‌گویی، پزشکی و مظهر روشنی و جوانی و زیبایی است. خود آپولون ارابه ران خورشید است (شوالیه، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

۲-۳- جایگاه اسب:

اسب، در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی جایگاهی ویژه دارد. در متون اوستا و در ادبیات باستانی ایران، هیچ حیوانی چون اسب، به شکوه و زیبایی توصیف نشده است. شاعران ایرانی در دیوان‌های خود به‌صورتی ستایش‌انگیز از این حیوان اصیل یاد کرده‌اند. عارفان ایرانی در ادبیات سمبولیک، اسب را معراجی، آسمان پیما و عرش نورد دانسته‌اند و آن را به عنوان شریف‌ترین وسیله برای عروج شایسته‌ترین انسان یعنی پیامبر اکرم (ص) دانسته‌اند، چنان‌که سعدی گوید:

«شب‌ی بر نشست از فلک در گذشت
به تمکین و جاه از از ملک در گذشت
چنان گرم در تیه قربت براند
که بر سدره جبریل از او باز ماند»
(سعدی، ۱۳۹۳: ۱۰)

در پیشگاه خردمندان و نکته‌پردازان، اسب مظهر هوشیاری و فراست است و تفرس (:تیز هوشی) را از نام فرس گرفته‌اند و ویژه‌ی آدمیان دانا و تیز هوش کرده‌اند (ماحوزی، ۱۳۷۷: ۲۱۰). در نظر پادشاهان و امیران و گردان و دلیران، اسب مظهر نجات و پیروزی و خوشبختی و رستگاری تلقی شده است. دهقانان و کارورزان ایرانی، آن را نشانه‌ی برکت و فراوانی و سرمایه‌ی زندگی می‌شناخته‌اند و جنگاوران و پیکارگران، در عرصه‌ی نبرد با دشمن، آن را مایه‌ی فرخندگی و سرافرازی و امید و اطمینان یافته، با آن زندگی می‌کردند و بدان می‌بالیدند (همان: ۲۱۱). در اوستا فرشته‌ی نگهبان چهارپایان سودمند نیز دارای گردونه است و نام این فرشته درواسپا است. در این کتاب مقدّس در فصل درواسپ چنین آمده است. درواسپ توانای مزدا آفریده‌ی پاک را می‌ستایم کسی که چهارپایان

خُرد را دوست نگه دارد. او کسی است که با دیو خشکی در نبرد است و پیروز می‌شود (همان: ۲۲۶). خسرو پرویز گوید: «پادشاه، سالار مردان است و اسب سالار چهارپایان». در قابوسنامه آمده است: «حکما گفته اند که جهان به مردمان بر پای است و مردم به حیوان، نیکوترین حیوان‌ها اسب است و داشتن آن هم از کدخدایی است و هم از مروت» (همان: ۲۲۸). در زبان‌های باستانی ایران چون اوستا و فرس هخامنشی، مادینه‌ی اسب را اسپا Aspa یا اسپِی Aspi می‌گفتند، در زبان فارسی مادیان که مادینه‌ی اسب است، از ریشه‌ی Mata فرس هخامنشی است که در پهلوی مات شده و به معنی مادر آمده است. اما استر که به گفته‌ی بلعمی «خر بر اسپ او (طهمورث) افکند تا استر آمد». در سانسکریت Asva tava خوانده می‌شود و به خوبی پیداست که جزء اول آن اسوَ Asva = اسپ Aspa می‌باشد (پورداد، ۱۳۸۶: ۲۲۶). اسب در اوستا در شمار یکی از ارجمندترین و محترم‌ترین ستوران معرفی شده است. ستور در اوستا سته آر (Ataora) به معنی چهار پایان بزرگ است چون اسب، خر، شتر، گاو و جز آن می‌باشد. در اوستا اسپه و برای ماده اسب و مادیان اسپا یا آسپو -دِننو (Aspo-daenu) آمده است در فارسی مادیان که مادینه‌ی اسب است، از ریشه و بن ماتا فرس هخامنشی است که در پهلوی مات شده و بمعنی مادر آمده است. مادیان چنانکه ماکیان (مرغ خانگی) با واژهٔ ماده (در پهلوی ماتک) یا مادینه یکی است. در پارسی باستان، آس (ās) و (Aspa). در پهلوی اسپ و در سانسکریت اسوَ (Asva) می‌باشد. واژه‌هایی که در فارسی از اسب ترکیب یافته است بسیار است از جمله اسپست که امروزه یونجه می‌گویند جزء دوم این واژه از ریشهٔ «اد» می‌باشد که در سانسکریت به معنی خوردن است. سپست: اسپ + است، دیگر واژهٔ اسپریس یا اسپرس می‌باشد که به معنی میدان اسب دوانی و میدان جنگ است (رضی، ۱۳۸۱: ۲۹۷). یونجه در زبان مادی، اسپا استا به معنی خوراک اسب گفته می‌شد. اصطلاحات اسب داری در میان اقوام مختلف هند و اروپایی از همین «اسپه» مادی منشأ می‌گرفت که خود دلیل سبقت مادها در پرورش اسب بوده است. استرابون ضمن شرح اوضاع مادها از فراوانی یونجه‌ی آنجا سخن می‌گوید. به عقیدهٔ «دوکاندول» در کتاب «منشأ گیاهان» یونجه‌ی وحشی و صحرایی از اعصار باستان در بخش‌های از ایران، جنوب قفقاز، بلوچستان و کشمیر بومی بود و سپس به گیاه اهلی و پرورش یافته تبدیل شد (دیاکونف، ۱۳۵۷: ۱۴۶). در زبان اوستایی Aspa به کار می‌رفته است. در پارسی باستان "as = Asa-bar" به معنای اسب بردن، سواری بوده است. در زبان پهلوی Asp و در زبان سانسکریت اسب Acva بوده است. اسب در اوستا به نام Aspa خوانده شده اسب را از مصدر "as=ak" آریایی به معنی تند رفتن گرفته‌اند (تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۱۸). قدر و اعتبار اسب به آن اندازه است که گردونه ایزدان را در آسمان، این ستور هوشیار و تند تاز می‌کشد. سروش نیز دارای گردونه ایست که چهار اسب تند تاز (اُورَوَنت Aurvant)

به رنگ سپید درخشان، با هوشمندی و زیرکی فراوان که آنان را سایه‌ای نیست، گردونه را در عرش برین می‌کشند. ایزد درواسپَه (Drvaspa) ایزد نگهبان چارپایان خرد (پَسو Pasu، گوسفند، بز، بره، بزغاله) و چارپایان بزرگ یا ستوران (سَنَه آرَ Staora) است. که ایزدی است که چارپایان، پیروان و دوستداران و کودکان را درست نگاه می‌دارد نام مرکبی است که جزء نخست دروَ Drva به معنی درست، سالم، استوار، نیرومند. و جزء دوم همان اسب است یعنی درست اسب، نیرومند اسب، دارنده‌ی اسب درست و نیرومند که ایزد چارپایان خرد و کلان است و به نام گَنوش = گاو نیز نامیده می‌شود. و اسپا حالت تأنیث اسم و به معنی مادیان است، چنانکه برای اسب نر، آرشن Arsan می‌آید و در پهلوی گشن Gosn شده که در فارسی باقی مانده است نیز کاربردی به معنی مرد و دلیر و نیرومند دارد. در نام سیاوش (سیاوَ Syava = سیاه و آرشن به معنی اسب نر) ملاحظه می‌شود (رضی، ۱۳۸۱: ۲۹۷). نامی که امروزه این جانور در فارسی دارد، همان است که در چندین هزار سال پیش نزد آریایی‌ها داشته: در اوستا و فرس هخامنشی اسپ Aspa و ماده‌ی آن اسپا Aspa یا اسپی Aspi و در سانسکریت اسوَ Asva خوانده شده و در لاتینی Equus. برخی از دانشمندان واژه‌ی اسب را از مصدر اک ak (= اس as) آریایی که به معنی تند رفتن است گرفته‌اند. در اوستا به واژه‌ی آسواسپَ āsuaspa یعنی دارنده‌ی اسب تند، بسیار بر می‌خوریم. مطابق آسو اسوَ āsuasva در سانسکریت. در این جا یادآور می‌شویم که نام آهو در فارسی و آهوک āhuk در پهلوی، جانوری که در تازی غزال خوانند، از صفت آسو āsu می‌باشد آسو در اوستا و در سانسکریت به معنی تند و چست و تیز است. آسو اسپیه āsuaspya یعنی دارای اسب تندرو و یا تیز تک و چون آهو جانوری است تندرو و چست، خود صفت آسو (= تیز، تند) نام آن گردیده است و تبدیل هاء و سین به هم‌دیگر در لغات زبان‌های آریایی بسیار دیده می‌شود (پورداوود، ۱۳۸۶: ۲۲۲). نظر به اینکه این جانور در میان چارپایان خانگی دیگر چون شتر، گاو و خر، تندتر و تیزروتر است، و ریشه و بن اسب را از مصدر اک (اس) که به معنی تند رفتن است گرفته‌اند، بسا در اوستا ائورونت Aurvant خوانده شده است ائورونت یعنی تند و تیز و چالاک و دلیر و پهلوان. و ستور در فارسی واژه‌ای است که به معنی اسب گرفته شده (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل اسب). چنان که فردوسی گوید:

«ز سم ستوران در آن پهن دشت
زمین شد شش و آسمان گشت هشت»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳/ ۳۵)

این واژه در اوستا ستئورَ Staora آمده و از آن چارپایان بزرگ چون اسب، شتر، گاو و خر اراده می‌شود. در مقابل انومیه Anumaya یا پسو Pasu یعنی چارپایان خرد اهلی چون میش (=گوسفند) و بز (پورداوود، ۱۳۸۶: ۲۲۶).

۲-۴- تقدّس اسب:

چنین گویند: که از صورت چارپایان هیچ صورت نیکوتر از اسب نیست. چه وی شاه چهارپایان چرنده است. و رسول علیه السلام فرموده است: «الخير معقود فی نواصی الخیل، گفت نیکی در دو پهلوی پیشانی اسب بسته است». مر اسب را پارسیان باد جان خوانده‌اند و رومیان آن را باد پای و ترکان گام زن کام ده و هندوان تخت پران و تازیان براق بر زمین، چنین گویند: روزی بر سلیمان علیه السلام اسب عرض کردند، وی گفت: «شکر خدای تعالی که دو باد را فرمان بردار من کرد، یکی با جان و یکی بی جان، تا به یکی زمین می سپرم و به یکی هوا». و کیخسرو گفت: «هیچ چیز در پادشاهی بر من گرمی تر از اسب نیست» (خیام، ۱۳۴۳: ۵۱). اسب یکی از ادوات جنگ بوده بطوری که خیام در نوروز نامه گوید: «الفرس سحاب الحرب لا یمطر ببرق السیف الا مطر دم. گفت اسب ابر جنگ است نبارد بدرخشیدن شمشیر مگر باران خون» (همان: ۵۳). خیام همچنین در نوروز نامه چهل و یک نام را برای اسب بر می شمارد که نشان از اهمّیت این حیوان در میان مردم بوده است: الوس آن است که گویند آسمان کشد و گویند دوربین بود و از دور جای بانگ سم اسبان شنود و به سختی شکبیا بود و لیکن به سردسیر طاقت ندارد و به داشتن خجسته بود و لیکن نازک بود. چرمه: بدخشم و دوربین بود. سرخ چرمه، تازی چمه، خنگ... کمیت: رنج بردار بود. شبیدیز: روزی مند و مبارک بود. خورشید: آهسته و خجسته بود. پیسه: خداوند دوست و مهربان بود. سمند: شکبیا و کارگر بود (همان: ۶۴). در خلقت اسب حدیثی مفصّل در دست است که این حدیث را فخر مدبر به روایت امیرالمومنین علی (ع) از پیامبر (ص) آورده و به فارسی ترجمه کرده است. بر اساس آن چون ایزد سبحانه خواست اسب را بیافریند، باد جنوب را گفت: «که من از تو خلقی خواهم آفرید که اندر وی عزّ باشد دوستان مرا». در روایتی دیگر که کلبی آورده است، خداوند صد اسب بالدار برای سلیمان (ع) از دریا بیرون آورد که نامشان خیر بود. در نخستین روایت که رنگ عواطف دینی بر آن آشکار است، اسماعیل (ع) نخستین کسی است که بر اسب سوار شد. خداوند صد اسب از دریا برای او بیرون آورد. این اسبان در چراگاه‌های اطراف مکه می‌چریدند تا اندک اندک به نزدیک خانه او رسیدند. وی نیز آنها را افسار زد و سوار شد و بار بر نهاد (آذرتاش، ۱۳۷۷: ۹۴). در برخی روایات چنین آمده است که چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (ع) خانه‌ی کعبه را بنا نهادند، خداوند اسماعیل را گنجی پنهان عطا کرد. چون وی به کوه جیاد رسید، آن دعایی که باید برای یافتن گنج می‌خواند، به او الهام شد و آن گاه همی اسبان جوان که همان گنج پنهان بودند نزد وی آمدند. خداوند همه را فرمان‌بردار اسماعیل کرد. در حکایتی دیگر آمده است که حضرت سلیمان دیوان را به گرفتن اسبان وحشی فرمان داد. آنان چون در این کار عاجز ماندند، ناچار آبشخور اسبان را بخشکاندند و به باده

بیاکنند و آن‌گاه توانستند اسبان را اسیر کرده، نزد سلیمان بیاوردند. بنا بر اغلب روایات، این اسبان نخست همه دو بال داشتند که به خواهش سلیمان، خداوند بال را از آنها گرفت. (همان: ۹۵). یونانیان آفرینش اسب را به نپتون ایزد دریاها و اقیانوس‌ها نسبت می‌دادند (کریستن سن، ۱۳۵۵: ۲۲). اسب مفیدترین جانور است و در طی زندگی انسان بهترین یار اوست از این جهت از پی شکرانه نعمت ایزدی روان نخستین جانور به اسم گاو و اسب مانند سایر فرشتگان ستوده شده است در آیین مزدیسنا آن‌چه مفید و نیک است و آنچه به حال انسان نافع است ستوده و مقدس است. آسمان و زمین و آب و گیاه و ستور و باد و ماه و خورشید و ستاره همه از برای آسایش انسان در کارند و همه مظهر نیکی و مهر اهوره می‌باشند لاجرم در مزدیسنا از کلیه‌ی نعم ایزدی هر یک را به اسمی و عنوانی باید سپاسگزار بود (پورداوود، ۱۳۷۷: ۹۷). داریوش در یکی از کتیبه‌های فارس گوید: «این (مملکت) پارس را که اهورا مزدا به من ارزانی داشت زیباست اواسپ اومرتیا (اسب و مردم خوب) دارد از پرتو اهورامزدا و نیروی خود من که پادشاه هستم این کشور از دشمن بیم و هراس ندارد» (همان: ۸۹). کلمه‌ی درواسپ مرکب است از دو جزء از درو Drva که در فارسی کنونی (درست) گردید و از اسب، مجموعاً یعنی دارنده‌ی اسب درست و سالم، درواسپ و گوش هر دو اسم فرشته‌ایست که حمایت چارپایان و جانوران سودمند سپرده به اوست (همان: ۹۸). با بررسی مندرجات اوستا در باره‌ی اسب، در می‌یابیم که این جانور بسیار سودمند، از نظر ایرانیان به شدت مقدس بود. اسب همچنین با خورشید، آب، باد و از میان ایزدان با اردوسور اناهید، تیشتر، خورشید، درواسب، سروش، بهرام و مهر ایزد ارتباط داشت. در اساطیر ملل مختلف خاصیت‌هایی مانند برکت بخشی، درمان بخشی، پیشگویی و غیره برای اسب قایل بودند (قلی زاده، ۱۳۸۸: ۲۰۵). در نزد بسیاری از ملل اسب هدیه‌ای از جانب خدایان است و باعث فتح و پیروزی می‌شود. ارتباط اسب با خورشید و ایزدان خورشیدی و آب و ایزدان مربوط به آن و همچنین ارتباط اسب با دیگر ایزدان و خدایان اقوام مختلف همگی بهترین دلیل تقدس اسب می‌باشد. افزون بر آن این تقدس به واسطه‌ی خدماتی است که اسب در طی هزاران سال به نوع بشر انجام داده است. در هوم یسن (یسن ۱۱، بند ۱-۲) از اسب به عنوان یکی از سه مقدس‌ها نام برده شده است، به درستی سه پاکان نفرین خوانند: گاو و اسب و هوم. تقدس اسب به حدی است که افراد نالایق و دیو صفت شاستگی سوار شدن بر آن ندارند (همان: ۲۰۶). جنبه‌ی مقدس بودن اسب در عقاید کهن اروپایی نیز دیده می‌شود مثلاً طبق روایات فرانسوی وقتی روباه می‌میرد، اسب برایش انجیل می‌خواند. در هند برای انتخاب گل و ساخت آتشدان از راهنمایی اسب استفاده می‌شود و خود دلیل دیگری بر تقدس اسب است. بدین صورت که در محلی که گل یافت می‌شود، اسبی را به همراه یک بز و یک خر قرار می‌دهند. هر جا اسب پایش را بر زمین بکوبد، همان نقطه

به دقت برای برداشتن و استخراج گل انتخاب می‌شود (همان: ۲۰۷).

۲-۵-اسب مقیاس سنجش ثروت:

در گذشته در جوامع بشری پایه و مقیاس سنجش ثروت، چهارپایان بودند. وقتی به تدریج کالاها و فرآورده‌های مختلف ایجاد شد، مقیاسی برای ارزش‌های مادی اشیاء و حتی برده‌ها معین شد که همانا حیوان بود و حتی دستمزدها را نیز براساس حیوانات قرار می‌دادند. بعضی از کلمات مانند پول، سرمایه و دارایی در زبان‌های لاتین و سامی نیز مشتق از چهارپایان است. چنانکه «پکونیا» از «پکون» لاتین به معنی حشم و چهارپایان و «کاپیتالیزم» یعنی سرمایه‌داری از کلمه «کاپیتال» یعنی سر حیوان ریشه گرفته است. در فارسی نیز مال یعنی ثروت به مفهوم چهارپاست. چنان‌که حیوانات را «مال بادی» یعنی آسیب‌پذیر می‌نامیدند. در پشت سکه‌های «داریک» و «شکل» هخامنشی معمولاً فرورفتگی نامنظم، مربع یا مربع مستطیل یافت می‌شود که در آن نقوشی مانند حیوان خوابیده، سر اسب، پرنده و یا ماهی وجود دارد (تاج‌بخش، ۱۳۷۲: ۲۳۶). اسب در تأمین اقتصاد جامعه و تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی دولت‌ها به دلیل رقم زدن سرنوشت جنگ‌ها از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. باستان‌شناسان در اکتشافات خود در ۳۵۰ متری از تپه‌ی جنوبی گورستان متعلق به طبقه ششم سیلک، به قبرهایی برخوردند که همراه مردگان اشیاء متعدّد از جمله ابزارهای مزین به نقوشی از قبیل آفتاب و اسب‌های جنگجویان به دست آمد. در قبر مردگانی که در زندگی سوارکار بودند، اشیاء مربوط به زین و برگ اسب وجود داشت و بررسی سفالینه‌هایی که نقش اسب بر روی آن‌ها دیده می‌شود، نشان‌دهنده اهمیت فراوان آن در زندگی ایشان است (گیرشمن، ۱۳۴۹: ۱۲-۱۰). در هنر تدفینی نیز اسب نماد مرگ بود و روان متوفی را با خود می‌برد. اپونا Epona، اسب الهه‌ی سلتی، به طور گسترده‌ای در اروپا به عنوان یک خدای مربوط به تدفین مورد ستایش بود. در مراسم تدفینی کهن، اسب جزو دارایی با ارزش شخص متوفی به شمار می‌آمد و با او دفن می‌شد.

۲-۶-اسب در اساطیر:

انسان پیوسته با واقعیاتی در جهان و دنیای اطراف خود رو به رو می‌شود. وی جهان را آن‌گونه می‌داند که خود در آن به‌سر می‌برد و مطابق اوضاع اقتصادی و اجتماعی خود اصل و منشأ هر چیز از زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان را تعیین می‌کند. به اصل و سرچشمه‌ی هر چیز همان صورتی را می‌دهد که چشمانش در اطراف خود می‌بیند و حواسش درک می‌کند. آن‌چه را که در زندگی مثبت و نیک است به نیروهای مثبت آسمانی و آنچه را که ناشناخته و در نتیجه مضرّ است، به نیروهای منفی منتسب می‌کند. از سوی دیگر آدمی از آغاز آفرینش پیوسته در تلاش بوده تا کیفیت زندگی خود را ارتقا

بخشد و در این راه دشمنان و موانع را چه آدم نما، چه دیوسیرت و چه موانع طبیعی، از سر راه بردارد تا از این رهگذر مشکلات و سختی‌های زندگی را کاهش دهد و به رفاه و آسایش دست یابد. هنگامی که به آرزوهایش دست می‌یافته، داستان پیروزی‌ها و موفقیت‌هایش را باز می‌گفته و سینه به سینه به نسل‌های طی قرون «حماسه» بعد منتقل می‌کرده است. بدین‌گونه کم کم بستر و مواد و مصالح و اعصار شکل می‌گیرد. اما هنگامی که انسان در رسیدن به اهداف، آرزوها و موفقیت‌هایش ناکام می‌مانده، آمال و آرمان‌های خود را در قالب افسانه‌ها و روایت‌ها به تصویر می‌کشیده و به خیال پردازی متوسل می‌شده و در عالم خیال، حقایق و اوهام را درهم می‌ریخته و آرزوهای خود را محقق می‌ساخته است. بدین ترتیب پس از گذشت سالیان دراز کم کم اسطوره‌ها شکل گرفته و بوجود آمده است.

وقوع امور خارق‌العاده، در اساطیر، افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه، امری بسیار رایج است که برای ذهن انسان جاذبه و لطفی خاص داشته است. این برخورد همیشگی انسان با شگفت‌زایی‌های اساطیری بسیار تأمل بر انگیز است و سهمی عمده در تأثیر گذاری و توجه مردم به اساطیر دارد. بدین معنی که در این گونه داستان‌ها موجوداتی را می‌بینم که به انجام دادن کارهایی می‌پردازند که خارج از حوزه‌ی طبیعی و ذاتی آن‌هاست و انجام دادن آنها جز در ماورای طبیعی، میسر نیست. انسان بدون هیچ ابزاری به پرواز در می‌آید، از روی آب می‌گذرد؛ به عمق زمین سفر می‌کند و با فرشتگان و موجودات ماورایی دیدار می‌کند؛ می‌آموزد و می‌آموزاند و پیش‌گویی می‌کند، با جانوران سخن می‌گوید و ... تا آنجا پیش می‌رود که خدا گونه می‌شود. در این جا اسطوره‌ها با ظرفیت‌ها، معانی و مفاهیم همه جانبه و دقیق خود چهره‌ای از انسان را به‌نمایش می‌گذارد که سر مویی با حقیقت بیشتر فاصله ندارد و تأمل در رفتار و گفتار و کردار او می‌تواند راه‌گشای بسیاری از ابهامات اندیشه و رفتار، تولد و مرگ و بالاخره آرزومندی‌های نوع انسان باشد.

اکنون این سؤال مطرح است: آیا روزی که انسان باورمندانه، به افسانه‌های به‌ظاهر دور از حقیقت کاووس یا سیمرغ و ... می‌پرداخت، ممکن بود کسی تصور کند که انسان می‌تواند در آینده پرواز به آسمان‌ها و کهکشان‌ها را تجربه کند؟ آیا آن هنگام که عارفان ادعا می‌کردند بدون آن که پایشان تر شود، از دریاها گذشته‌اند، و در حالت کشف و شهود به حقایقی رسیده‌اند و صدای گیاهان و جانوران را شنیده‌اند، برای کسی باور کردنی بود که روزی با پیشرفت‌های علم، امکان سفرهای بی‌خطر دریایی فراهم شود و بتوان تصویر سرزمین‌های دور از خود را ببیند؟ آیا هرگز اندیشیده‌اید که چرا واقعیت‌های زندگی آرزومندانه‌ی انسان پیشرفته و متمدن امروزی، این همه به آرمان‌های هزاران ساله‌ی انسان اساطیری نزدیک است؟ آیا برخی از آن‌چه که ما آن را حاصل علم و هنر و فرهنگ و عرفان امروز می‌شناسیم بر مبنای جهان بینی، خیالات و افسانه‌های انسان کهن شکل نگرفته

است؟ حقیقت این است که انسان اساطیری بسیار پیش از ما زندگی و مسائل آن را شناخته بود و با همه‌ی دشواری‌هایی که جهان آفرینش با نظم خاص خود بر او تحمیل می‌کرد، شناختی واضح‌تر و روشن‌تر از توانایی‌های بالقوه‌ی خودش و جهان داشته‌است.

۲-۷- تطبیق اسب در شاهنامه با باورهای اساطیری:

در اسطوره‌ها و مراسم دینی بسیاری از تمدن‌ها نیز، اسب مقامی شامخ دارد، و در وهله اول، نماد خورشید بود و گردونه او را می‌کشید و برای خدایان خورشید، قربانی می‌شد، آن را با خدایان دریا مربوط می‌دانستند. با توجه به اسطوره‌های آفرینش، اسب به مفهوم هستی (در برخی موارد اصلاً به صورت «است» آمده) ستاره‌ای از ستارگان رونده، قوس یا برج نهم سال، یکی از مظاهر تجلی و ظهور عالم امکان، فرشته گردونه کش خورشید که هر روز از بام تا شام خورشید را راهبر است و ... به صورت اسب تجسم یافته‌است (دادور و منصوری، ۱۳۹۰: ۶۸). مردم باستان برای تداوم گردش خورشید و آسمان، اسب را در پیشگاه خدا برای خورشید قربانی می‌کردند. اسب با بال موج دار نشانه‌ی خورشید است. در اکثر موارد نیز اسب به همراه ماه، ستوده شده‌است. در بیتی الحاقی بر برخی نسخ و چاپ‌های شاهنامه اسب سهراب نیز نشانی از خورشید دارد.

به زور و به رفتن به کردار هور
ندیدست کس همچنان تیز بور
(فردوسی ۱۳۸۸: ۲/ ۳۳۱)

در اساطیر ایرانی شواهدی از ارتباط میان باد و اسب نیز دیده می‌شود. احتمالاً این بیت شاهنامه در توصیف اسب شیده، پسر افراسیاب، نیز ناظر بر رابطه‌ی اساطیری اسب و باد است، به‌ویژه با توجه به باد نژادی بعضی بارگان در روایات ملل گوناگون که در ادامه اشاره شده‌است:

همان اسبش از باد دارد نژاد
گرازیدن شیر و تیزی باد
(همان: ۴/ ۲۰۶)

در اساطیر و روایات ملل گوناگون، اسبانی دیده می‌شوند که یا خود مستقیماً از دریا و رود بیرون آمده‌اند و یا این که از گشنی کردن اسبی که از دریا و چشمه خارج شده، با مادیان‌های معمولی زاده شده‌اند و در هر صورت به‌عنوان اسبی دریایی یا کره‌ای دریایی نژاد، باره‌ای شگفت و غیر طبیعی محسوب می‌شوند (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۰۷). کهن‌ترین اشاره به اسب دریایی در قالب داستان در شاهنامه مربوط به یزدگرد، پدر بهرام گور است که برای درمان خون‌ریزی بینیش به سفارش پزشکان به کنار چشمه‌ی «سو» می‌رود و در آن‌جا اسبی از درون رود بیرون می‌آید و پس از این که در برابر پادشاه رام می‌شود، ناگهان با جفته‌ای یزدگرد را می‌کشد و دوباره به چشمه می‌رود و پنهان می‌شود:

چو نزدیکی چشمه‌ی سو رسید
برون آمد از مهد و دریا بدید

سَرین گرد چون گور و کوته لنگ
 بلند و سیه خایه و زاغ چشم
 سیه سم و کفک افکن و شیر کش
 که این را سپاه اندر آرید گرد
 یکی زین و پیچان کمندی دراز
 که آوردی آن اژدها را به راه؟!
 برآشفت از آن شهریار رمه
 به نزدیک آن اسب شد شادکام
 که نهاده دست از پس و پای پیش
 به زین بر نهادن همان گشت رام
 نجنبید بر جای یازان نهنگ
 خروشان شد آن بارهی سنگ سم
 به خاک اندر آمد سر و افسرش
 چه جویی تو زین بر شده هفت گرد؟!
 (فردوسی، ۱۳۸۸: ۶/ ۳۸۷)

ز در دریا برآمد یکی اسب خنگ
 دندان و چو شیر ژبان پر ز خشم
 کشان دم در پای، با یال و بش
 چنین گفت با مهتران یزدگرد
 بشد گرد چوپان و ده کره ناز
 چه دانست راز جهاندار شاه
 فرو ماند چوپان و لشکر همه
 هم آنگاه برداشت زین و لگام
 چنان رام شد خنگ بر جای خویش
 ز شاه جهاندار بستد لگام
 چو زین بر نهادش بر آه‌بخت تنگ
 پس پای او شد که بنددش دم
 بغرید و یک جفته زد بر سرش
 ز خاک آمد و خاک شد یزدگرد

اسب برای پادشاهی چون کاووس چنان مهم و ارجمند بود که دو خانه از خانه‌های خود را از آب‌گینه ساخت و به اسبستان (= اصطبل) اختصاص داد. همین امر به نحوی نشانه‌ی ارتباط اسب با آب است، شاید کاووس می‌خواست با این کار اسبان‌ش در خانه‌ای شبیه به مسکن آبی خود باشند.

۲-۸- اسب نماد روان ناخودآگاه: روان کاوان، اسب را نماد روان ناخود آگاه و یا روان غیر بشری می‌دانند (شوالیه، ۱۳۸۴: ۱۳۶). حتی آن را یک الگوی ازلی، نزدیک به الگوی ازلی مادر که حافظ جهان است یا الگوی زمان می‌شمارند (همان، ۱۳). در ادبیات ودایی، جهان هستی به صورت اسب تجسم یافته است، در فرهنگ ایران، به‌ویژه اسب و گردونه از زمان‌های کهن مورد استفاده بوده‌اند؛ مهر از ایزدانی است که به گردونه‌ی مینوی نشسته است. اساساً در ذهن اقوام هند و اروپایی، اسب نشانه‌ی ویژه‌ی ایزد آفتاب و ایزد ماه و ایزد باد بوده است. ایزد بهرام در سومین و ویشنو در دهمین تجلی خود به صورت اسبی سفید و زیبا ظهور نمودند. کیخسرو نیز شبرنگ «بهزاد» را که اسب پدرش سیاوش و در حقیقت، باقیمانده‌ی وجود قهرمانانه‌ی اوست، پس از سال‌ها ناپدیدشدن، در کنار «آب» می‌جوید:

فسیله چو آمد به تنگی فراز
 بخوردند سیراب و گشتند باز
 نگه کرد بهزاد و کی را بدید
 یکی باد سرد از جگر برکشید
 بدید آن نشست سیاوش پلنگ
 رکیب دراز و جناغ خدنگ

همی داشت در آبخورد پای خویش از آن جا که بد دست ننهاده‌پیش
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳/۲۱۰)
در این میان، اسب از بارزترین نمادهای تخصیص دهنده‌ی زندگی غریزی روان ناخودآگاه انسان است.

۲-۹- اسب نماد خورشید: در اسطوره‌ها و مراسم دینی بسیاری از تمدن‌ها از آن جایی که اسب در میان آنها از مقام شامخی برخوردار بوده، آن‌را خورشید و گردونه ران او می دانستند.

سیه چشم و بور ابرش و گاو دم سیه خایه و تند و پولاد سم
تنش پر نگار از کران تا کران چو داغ دل سرخ بر زعفران

(همان: ۱۰/۲)

۲-۱۰- اسب نماد شجاعت: اسب به عنوان مرکب جنگ‌جویان و قهرمانان، نماد شجاعت، قدرت و سرعت بود (هال، ۱۳۸۳: ۲۴). در ایران این نماد بیشتر مدّ نظر بوده، افزون بر شجاعت آن را نشانه‌ی اشرافیت می‌دانستند.

۲-۱۱- اسب نماد جنگ، فتح، قحطی و مرگ: در هنر قرون وسطی و بعد از آن، چهار اسب مکاشفات یوحنا، نماد جنگ، فتح، قحطی و مرگ یعنی عمال قهر آسمانی است (همان: ۲۷).

۲-۱۲- اسب سیاه نماد مرگ: اسب در هنر تدفینی، نماد مرگ است و روان متوفی را با خود می‌برد. خاصه اسب سیاه. اپونا / Epona اسب الهی سلتی، به طور گسترده‌ای در اروپا به عنوان خدایی مربوط به تدفین ستایش می‌شد. در مراسم تدفینی کهن، اسب جزو دارایی با ارزش شخص متوفی به شمار می‌آمد و با او دفن می‌شد. گاه گاه در هنر تدفینی مسیحیان دوران‌های کهن در دهلیزهای رم، اسب یافت می‌شود که به عنوان هادی روح به جهان دیگر، نشان داده می‌شود. از نظر مسیحیان معنای اسب مصوّر بر روی برخی از کارهای هنر تدفینی این است که ساعت عزیمت من فرا رسیده است، در مسابقه شرکت کرده‌ام، مسیر را به پایان رسانده‌ام. اسب‌های مرگ سیاه هستند، از جمله کاروس خدای مرگ یونانیان چنین بود. گاهی اسب شخص متوفی را قربانی می‌کردند تا روحش، روح صاحبش را راهنمایی کند. قربانی اسب برای صاحب در گذشته به حدی رایج بوده که به عنوان یکی از عوامل شناسایی تمدن‌های اولیه‌ی اقوام هند و اروپایی به حساب می‌آید (شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

۲-۱۳- اسب سفید نماد شاهوارگی و عروج: در میان بسیاری از ملل اسب سفید، خورشیدی است و بسته به اربابه‌ی ستاره و به‌دلیل سلطنت روح صاحب اربابه بر تمامی جهات،

تبدیل به صورت خیالی زیبایی می‌شود. سفیدی درخشان اسب سفید، نماد شاهوارگی است (عیسوی، ۱۳۸۹: ۱۹). تصویر نمادین اسب سفید شاهانه، مرکب قدسیان معنوی، قهرمانان در لحظات روحانی و معراج است. چنان که ختم پیامبران، محمد مصطفی (ص) سوار بر اسبی سفید به معراج می‌رود. تمام شخصیت‌های بزرگ مسیحی بر اسب سپیدی سوار هستند. در آیین بودایی، اسب سفید بدون سوار، مظهر و نماد خود بوداست. در هند کالکین که خود اسب است، مظهر و تجسم و یشنو به صورت قهرمانی سوار بر اسب سفید، با شمشیر مشتعلی در دست، یا به صورت غولی با سر اسب، یا به صورت اسبی سفید توصیف شده است (شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۶۱).

۲-۱۴- تحلیل ادبی نمادهای برخاسته از اسب در شاهنامه:

با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از روایات شاهنامه، داستان‌های حماسی خاندان‌های پهلوانی و دلآوری‌های جنگجویانی است که زندگی آن‌ها با «اسب» قرین بوده، پرکاربردترین حیوان نمادین در داستان‌های شاهنامه، اسب است.

۲-۱۴-۱- اسب سیاه نماد مرگ: از مشهورترین چهره‌های ایران سیاوش (سیاورشن) می‌باشد که در شاهنامه‌ی فردوسی هم او در گذر از آتش هنگام آزمایش بی‌گناهی و پاکی (وَر) سوار بر اسب سیاهی بوده است، و ایشان مرگی زودرس دارد و به ناحق کشته می‌شود و این می‌تواند تأییدی باشد بر اینکه اسبان سیاه نماد مرگ و میرندگی بوده‌اند.

چو زین گونه زاری بسیار نمود
سیاه را برانگیخت بر سان دود
سیاوش سیه را بدان سان بتاخت
تو گفتی که اسبش به آتش بساخت

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲ / ۲۳۵)

در شاهنامه‌ی فردوسی در چند جای دیگر از اسب سیاه سخن به میان آمده است، یکی در جنگ ارجاسب تورانی با کی گشتاسب است که در این جنگ زیر برادر کی گشتاسب سوار بر اسب سیاه می‌شود و به جنگ می‌رود و به دست بیدرفش کشته می‌شود و اسب سیاه به تصرف بیدرفش در می‌آید. سپس زیر به کین خواهی خون پدر، بیدرفش را می‌کشد و اسب سیاه را به خاندان کی گشتاسب باز می‌گرداند و در جنگ رستم با اسفندیار، اسفندیار می‌گوید:

«بفرمود تا زین بر اسب سیاه
نهادند و بردند نزدیک شاه»

(همان: ۵ / ۳۳۷)

در شاهنامه، رنگ سیاه گاهی جنبه‌ی کاملاً مثبت پیدا می‌کند و نشان‌گر نوعی شکوه شاهانه بوده و این موضوع به‌ویژه در مورد رنگ اسب پادشاهان چشم‌گیرتر است. پادشاهان شاهنامه همگی اسب سیاه دارند و سیاهی در این مورد نماد قدرت و شکوه شاهانه است. برای نمونه در جریان انتقال قدرت از اشکانیان به ساسانیان، می‌بینیم که اردشیر، بنیان‌گذار

این سلسله، اسب سیاه و محبوب اردوان را با خود می‌برد و این بردن اسب سیاه می‌تواند نمودی از انتقال قدرت به شمار آید. همچنین است، هنگامی که بهرام چوبین از خسرو پرویز سرپیچی می‌کند و در صدد گرفتن تاج و تخت خسرو پرویز است، رنگ سیاه به گونه‌ای در اسب او نمود پیدا می‌کند و اسبش ابلق (سپید و سیاه) و حمایلش سیاه توصیف می‌شود. از پادشاهان ساسانی هم بهرام گور و خسرو پرویز بر اسب‌های سیاه سوار می‌شده‌اند و از پادشاهان دیگر که بر اسب سیاه سوار می‌شده است ناصردین شاه قاجار بوده است که همه این پادشاهان در نهایت دچار سرنوشت بدی شده‌اند. اسب سیاه در اساطیر ایرانی سرشتی دو گانه دارد. در منابع اوستایی نماد دیوان است و منابع متأخر می‌تواند جانوری نیک باشد، جنبه منفی اسب سیاه: در عقاید عامه رنگ سیاه محصول امتزاج اخلاط بد و مضر است. در برخی منابع اسب سیاه سرشتی دیوی دارد و با دیو سیاه تطبیق می‌کند. در یشت هشتم (تیشتر یشت، بند ۲۱) دیو خشک‌سالی یعنی اپوش به پیکر اسب سیاه بی‌یال و بریده گوش و با دم سیاه و کوتاه و ظاهری ترسناک به مقابله با تیشتر می‌شتابد. در سوئیس دیدن اسب سیاه نشانه مرگ قریب الوقوع فرد بیمار می‌باشد. هنوز هم در باورهای روسی اسب سیاه منادی مرگ است (قلی زاده، ۱۳۸۸: ۲۲۶).

۲-۱۴-۲- وفاداری: اسب به طور کلی اهورایی، با وفا و مقدس می‌باشد و نگه‌داری اسب سفید در خانه‌ی خود موجب رانده شدن موجودات اهریمنی یعنی اجنه و شیاطین می‌شود. دارنده اسب‌های سفید صفتی است که برای ایزد مهر، ایزد فروغ و عهد و پیمان می‌باشد به‌طوری که وی را باخورشید یکی دانسته‌اند و گردونه‌ی خورشید با گردونه‌ی مهر که اسب‌های سفید آن را می‌کشند یکی است و در اوستا از خورشید همیشه با صفت ائوروت اسب (Aurvataspā) یعنی تند اسب یاد شده است. سفیدی درخشان اسب سفید، نماد شاهوارگی است. اغلب کسی بر آن سوار است که امین و حق نام دارد. تصویر نمادین اسب سفید شاهانه مرکب قهرمانان، قدیسان و بزرگان معنوی در هنگام معراج است. تمام شخصیت‌های بزرگ مسیحی سوار بر چنین اسبی هستند. بر همین قیاس در هند کالکین، مظهر الله آینده که خود اسب است، به صورت اسب سفیدی باز می‌گردد؛ و همچنین محمد رسول الله سوار بر اسبی سفید به معراج می‌رود. مرکوب بودا در ارتحال بزرگ، اسب سفید است (شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۶۰).

چون وفوری مطبوع

چون جایگاهی غنی

چون کوهی قدرتمند، چون خیزابی گوارا

چون شتابان اسبی، جهان بر جاده

چون رودی با موجهایش

که باز می‌ایستاند تو را!

(ریگ ودا، سرود یکم: ۶۵)

در شاهنامه هم رخس به دلیل وفاداری به رستم به شخص دیگری غیر از رستم تن نمی‌دهد چنانکه در آغاز داستان رستم و سهراب، وقتی می‌خواهند رخس را از رستم جدا کنند تلاش زیادی می‌کنند ولی رخس از گرفتار شدن سر باز می‌زند و به خاطر وفاداری به رستم سخت مقاومت و مبارزه می‌کند و تعدادی آنها را از بین می‌برد:

سه تن کشته شد زان سواران چند نیامد سر رخس جنگی به بند

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۸/۲)

۲-۱۴-۳- قدرت و نیرو: در این ابیات مفهوم آب جاری و آتش (آگنی) با هم مرتبط شده‌اند. اسب در اینجا نماد نیرو، قدرت خلاق و جوانی است، که هم مفهوم جنسی، و هم مفهومی معنوی می‌یابد، و از همین جا نمادگرایی آن دارای دو وجه اهریمنی و اهورایی می‌شود، و نتیجتاً اسب سفید در مفهوم خورشیدی و درخشان القا می‌شود. در گذری کوتاه یادآور می‌شویم که برای اسب سیاه نیز از نظر نماد گرایی دو مفهوم وجود دارد: مثلاً در شعر عامیانه روس اسب سیاه که تا اینجا منحصرأ به عنوان مرکب مرگ شناخته شده بود به صورت نماد جوانی و قوه‌ی غالب حیاتی ارا به می‌شود:

اسب سیاه می‌دود، زمین می‌لرزد

از سوراخ‌های بینی اش آتش می‌جهد

و از گوش‌هایش دود

از زیر سم‌هایش جرقه

(شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۵۴-۱۵۳)

همانطور که گفته شد پادشاهان شاهنامه همگی اسب سیاه دارند و سیاهی در این مورد نماد قدرت و شکوه شاهانه است. برای نمونه در جریان انتقال قدرت از اشکانیان به ساسانیان، می‌بینیم که اردشیر، بنیان‌گذار این سلسله، اسب سیاه و محبوب اردوان را با خود می‌برد و این بردن اسب سیاه می‌تواند نمودی از انتقال قدرت به شمار آید. همچنین است هنگامی که بهرام چوبین از خسرو پرویز سرپیچی می‌کند و در صدد گرفتن تاج و تخت خسرو پرویز است، رنگ سیاه به گونه‌ای در اسب او نمود پیدا می‌کند و اسبش ابلق (سپید و سیاه) و حمایلش سیاه توصیف می‌شود.

۲-۱۴-۴- تندرو و حامی: سروش بر فراز البرز کاخی دارد با هزار ستون که از درون،

خود به خود روشن است و از بیرون از ستارگان نور می‌گیرد. گردونه‌ی او چهار اسب سفید تندروی زیبا با پاهای زرین دارد. او سه بار در شبانه روز جهان را در می‌نوردد تا آفریدگان را نگاهیانی کند. بهترین حامی درماندگان است و در پاداش دادن به مردمان با ایزد بانو

اشی همراه است (آموزگار، ۱۳۷۴: ۲۷). درواسپ (درواسپا) Druvaspa به معنی دارنده‌ی اسبان تند روست و از ایزدان حامی چهارپایان و بخصوص اسبان است که ارتباط نزدیکی با مهر دارد (همان: ۳۱). نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه هره بره زئیتی (البرز کوه) برآید، نخستین کسی که با زیورهای زرین آراسته از فراز کوه زیبا سر به در آورد، از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزل گاهان آریایی را بنگرد (سرخوش کرتیس، ۱۳۷۳: ۱۲). آن گاه اسپنتمان زردشت! تشر را یومند فرهمند به پیکر اسب سفید زیبایی با گوهرهای زرین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید؛ به ضد او دیو اپوش به پیکر اسب سیاهی به در آید. یک (اسب کل) با گوش های کل یک اسب کل یا گردن کل، یک اسب کل با دم کل، یک اسب گر مهیب. هر دو ای اسپنتمان زردشت! تشر را یومند و دیو اپوش به هم درآویزند (همان: ۱۶). فریدون قبل از آنکه با اژدها به جنگ برخیزد از اردوی سورناهیتا درخواست کمک کرد و از برای او صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد (همان: ۲۹). خدایان مهم بر گردونه سوارند، گردونه هایی با چهار اسب. اسب ها تناسبی با خدای گردونه ران دارند، مثلاً چهار اسب گردونه‌ی آناهیتا، ابر، باران، برف و تگرگ هستند (آموزگار، ۱۳۷۴: ۱۸). ایزد مهر بر گردونه مینوی ستاره نشانی با چهار اسب سفید نامیرا که نعل های زرین و سیمین دارند و ساخته‌ی سپند مینو هستند، سوار می‌شود. در این گردونه نه هزار تیر و هزار نیزه و هزار تبرزین پولادین است. به هنگام حرکت در گردونه ایزد بهرام پیشاپیش او به صورت گرازی گام بر می‌دارد (همان: ۱۹). اپام نپات یا برز ایزد به عنوان ایزدی نیرومند و بلند بالا و دادرس دادخواهان ستایش می‌شود و صفت تند یا تیز اسب دارد و خواسته‌ی او این است که به فره ای که در نبرد ایزد آتش با اژدهای سه پوزه‌ی بد دین (ضحاک) به سوی دریای فراخکرد گریخته است، دست یابد (همان: ۲۰). در ده شبانه روز سوم به شکل اسبی در می‌آید زیبا، سفید، زرین گوش، و با ساز و برگ زرین، و در آسمان پرواز می‌کند و از ابرها باران می‌باراند. جانوران زیان بخش و زهرآگین همه هلاک می‌شوند و در زمین فرو می‌روند. تیشتر در هیأت اسب سفید زیبا برای پاک کردن زمین از هر جا جانوران زیان بخش به دریای فراخکرد فرو می‌رود و در آنجا با دیواپوش که به شکل اسب سیاهی است بی یال و بریه گوش و با دم سیاه و کوتاه و ظاهری ترسناک، رو به رو می‌شود (همان: ۲۳).

اما در داستان‌های مربوط به رستم زال دو نکته وجود دارد که شرقی بودن و سکایی بودن او را مسلم می‌کند. یکی در شاهنامه، هنگامی که می‌خواهند رستم را به خاک بسپارند، برایش دخمه‌ای بزرگ می‌سازند، او را درون دخمه می‌گذارند، و بعد اسبش، رخش را برابر دخمه ایستاده در خاک می‌کنند. این نحوه‌ی خاک سپاری رستم و رخش با هم در مرگ هیچ یک از پهلوانان دیگر ایرانی تکرار نمی‌شود، زیرا رستم مردی سکایی

است و مرد سکایی را باید با اسبش به خاک سپرد (بهار، ۱۳۸۷: ۲۲۹). به واسطه‌ی پیوند ناگسستنی اسب و انسان، در هنگام تدفین قهرمانان و بزرگان، مرکب آنان نیز در کنارشان به خاک سپرده می‌شد تا در عالم دیگر نیز به یاری راکب خود آیند و او را از راه‌های دشوار به جهان نیکان رهنمون شوند (قلی زاده، ۱۳۸۸: ۲۰۱).

چوپان پیر هم در شاهنامه اسب رستم را برای او چنین تصویر می‌کند:
همی رخس خوانیم و بور ابرش است بخوبی چو آب و به تگ آتش است
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱ / ۳۳۵)

۲-۱۴-۵- **هوشیاری اسب:** این مرکب نمادین گاه از راکب خود هوشیارتر است، چنانچه در نخجیرگاه شاه کابل که قتل‌گاه رستم است، او خطر را درمی‌یابد، اما اجل چشم خرد تهمتن را کور کرده است:

همی رخس زان خاک می‌یافت بو	تن خویش را کرد چون گرد گوی
همی جست و ترسان شد از بوی خاک	زمین را به نعلش همی کرد چاک
بزد گام رخس تگاور به راه	چنین تا بیامد میان دو چاه
دل رستم از رخس شد پر زخشم	زمانش خرد را بپوشید چشم

(همان: ۳۳۰/۶)

در خان اول پس از کشتن شیر، رستم رخس را هوشیار خطاب می‌کند:
چنین گفت با رخس کای هوشیار که گفت که با شیر کن کارزار؟
(همان: ۲۲ / ۲)

هوش و زیرکی رخس شبیه به هوش و زیرکی خانتوس اسب آشیل است، زیرا «خانتوس پیشگویی و سخن گفتن داشت» و حتی «در جنگ تروا مرگ آشیل را ابراز می‌دارد» (شمیسا، ۱۸۳: ۷۵).

در پیشگاه خردمندان و نکته‌پردازان، اسب مظهر هوشیاری و فراست و تفرّس و تیزهوشی را از نام فرس برگرفته، ویژه‌ی آدمیان دانا و تیزهوش کرده‌اند (ماحوزی، ۱۳۷۷: ۲۱۰).

۲-۱۴-۶- **اسب سرخ نماد خورشید:** اسب سرخ و سوار سرخپوش در نزد بسیاری از ملل کهن نمادی از خورشید بود. در یسنا (یسن ۱ بند ۱۱) برای اولین بار با ترکیب خورشید تیز اسب مواجه می‌شویم. در شاهنامه از زال می‌پرسند دو اسب یکی سپید و دیگری سیاه که بیهوده در صدد رسیدن به یکدیگرند، کدامند؟

دگر موبدی گفت که ای سر فراز دو اسب گرانبهای تیز تاز
یکی زان به کردار دریای قار یکی چون بلور سفید آبدار

بجنبند و هر دو شتابنده اند

همان یکدیگر را نیابنده اند

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱/ ۱۶۶)

زال پاسخ می دهد همان روز و شب است.

کنون آنکه گفتی زکار دو اسب	فروزان به کردار آذر گشسب
سپید و سیاهست هر دو زمان	پس یکدیگر تیز هر دو دوان
شب و روز باشد که می بگذرد	دم چرخ بر ما همی بشمرد

(همان: ۱۶۷)

۲-۱۴-۷-قداست: در برخی موارد تقدّس اسب حتّی به سم او نیز تسّری یافته است، زیرا برخی معتقدند صدای سم اسبان دیوان را می گریزند. شاید در پس آیین ساخته یا آراسته شدن گور سهراب با سم ستور نیز به گزارش شاهنامه در کنار همهی احتمالات مطرح شده، بتوان رد پای از اهمّیت تقدّس آمیز سم اسب را نیز یافت.

یکی دخمه کردش ز سم ستور جهانی به زاری هم گشت کور

(همان: ۲/ ۱۹۸)

۲-۱۴-۸-نماد جسارت و بی پروایی: در شاهنامه رخس اسبی بسیار جسور و

بی پرواست که از هیچ چیز نمی ترسد:

به نیروی پیل و به بالا هیون به زهره چو شیر که بیستون

(همان: ۱/ ۳۳۵)

در خان دوم، رستم به دلیل گستاخی و جسارت زیاد رخس، او را از جنگ با دشمنان باز می دارد:

تهمتن به رخس ستهینده گفت که با کس مکوش و مشو نیز جفت

(همان: ۲/ ۲۵)

۲-۱۴-۹-نماد فرخی و خجستگی: رخس اسب فرهمند و فرخ است «این اسب شیر کش دارای ویژگی‌های فره نیرویی است» (مسکوب، ۱۳۷۴: ۳۷). از جمله ابیاتی که دلالت بر فرخی و خجستگی اسب دارد زمانی است که زال رخس را تنها اسبی می‌داند که می‌تواند به مازندران برود:

اگر چه به رنجست هم بگذری پی رخس فرخ ورا بسپرد

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲/ ۱۹)

۲-۱۴-۱۰-نماد حرکت و تندپویی: آذرگشسب: «آذرگشسب یا آذرگشسب به معنی «آتش اسب نر» است» (باحقی، ۱۳۸۶: ۲۳). نام یکی از آتشکده‌های معروف که در شاهنامه اسمی از آن برده شده است. فردوسی بیش از آن که معنای اولین و اصلی آن را خواسته باشد، مفهوم ثانویه آن را اراده می‌کند. در ادب فارسی اغلب از آتش معنای تندی و تیزی

خواسته شده است:

به کردار آتش همی راندند جهان‌آفرین را همی خواندند
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۵ / ۲۴۹)

و اسب مشبه به سرعت و تندپویی به‌کار رفته است:

ابا خویشتن برد و اولاد را همی راند مر رخس چون باد را
(همان: ۴۱ / ۲)

بنابراین، آذرگشسب که متشکل از دو کلمه‌ی آتش و اسب است، اوج تندی و تیزی کار را به ذهن خواننده القا می‌کند:

سواری به کردار آذرگشسب ز کاول سوی سام شد بر سه اسب
(همان: ۲۰۷ / ۱)

نشستند گردان و رستم بر اسب به کردار رخشنده آذرگشسب
(همان: ۳۵۸ / ۳)

۲-۱۴-۱۱-نماد تاوان مرگ: یکی از اسب‌های نمادین شاهنامه، اسب سپید زیبایی است که در داستان یزدگرد آشکار می‌شود و درعین حال که نمادی از تاوان الهی مرگ، برای پادشاهی خطاکار است، نمادی از فرّ الهی پادشاه ایران است که به واسطه‌ی بزهکاری یزدگرد تبدیل به آلت عذاب او شده است. در این داستان، وقتی یزدگرد برای درمان بیماری لاعلاجش به چشمه‌ی مقدّس و درمانگر «سو» می‌رود، اسب سپید فریبنده‌ای خود را بر شاه نمایان می‌کند. یزدگرد شیفته‌ی اسب زیبا می‌شود و این اسب اگرچه رام کسی نمی‌شود رام یزدگرد می‌شود، اما پیش از آنکه شاه مغرور ران بر پهلوی اسب زیبا بفشارد، اسب با لگدی شاه بزهکار را به سوی مرگ روانه می‌کند:

بگرید و یک جفته زد بر سرش به خاک اندر آمد سر و افسرش
(همان: ۲۸۴ / ۷)

۲-۱۴-۱۲-نماد مکمل پهلوان: اسب همچنین یاور و همراه و مکمل شخصیت پهلوان است، آن‌چنان که او را در نبردها یاری می‌کند و حتی با وی سخن می‌گوید. اغلب اسب‌های اساطیری شاهنامه، صاحب شخصیت مستقلی هستند که از نیمه‌ی پنهان ضمیر پهلوان، در وجود آنها فراقنی شده است. مهم‌ترین نمونه برای شخصیت‌های مکمل فراقنی شده در چهره‌ی اسب قهرمان، رخس، مرکب و یار و همدم شخصیت اول حماسی شاهنامه، رستم است. رستم با او سخن می‌گوید:

تهمتن به رخس سراینده گفت که با کس مکوش و مشو نیز جفت
(همان: ۹۴ / ۲)

بهترین نمود مکمل بودن شخصیت اسب برای پهلوان، در هفت خوان رستم پدیدار می‌شود. در این مرحله مهم از تکوین شخصیت حماسی تهمتن، او بدون یاری رخس قطعاً یک شکست خورده است. در خوان نخست، رستم هیچ نقشی ندارد و وقتی در خواب سنگین پس از شکار فرو رفته است، رخس شیر درنده‌ای را از پای درمی‌آورد:

دو دست اندر آورد و زد بر سرش همان تیز دندان به پشت اندرش
همی زد بر آن خاک تا پاره کرد ددی را بر آن چاره بیچاره کرد

(همان: ۹۲/۲)

در خوان سوم نیز که رستم در خواب است و اژدها بر او آشکار می‌شود، رخس هر بار می‌کوشد که رستم را از خواب غفلت بیدار کند و سرانجام، در کشتن آن نیز به پهلوان کمک می‌کند:

چو زور تن اژدها دید رخس کز آن سان بر آویخت با تاج بخش
بمالید گوش اندر آمد شگفت بلند اژدها را به دندان گرفت
بدرید کتفش به دندان چو شیر بر او خیره شد پهلوان دلیر

(همان: ۹۶)

در پنجمین خوان نیز که تاریکی مطلق است، رستم عنان را به رخس می‌سپارد و او که پهلوان را از سیاهی به روشنایی رهنمون می‌شود:

همی رفت پویان به جایی رسید که اندر جهان روشنایی ندید
شب تیره چون روی زنگی سیاه ستاره نه پیدا نه خورشید و ماه
تو خورشید گفתי به بند اندر است ستاره به خم کمند اندر است
عنان رخس را داد و بنهاد روی نه افزاز دید از سیاهی نه جوی
وز آنجا سوی روشنایی رسید زمین پرنیان دید و یکسر خَوید

(همان: ۹۹)

در هفت خوان اسفندیار نیز، خوان هفتم برای رسیدن به «رویین دژ»، دریای مهیبی است که اسفندیار باید در تاریکی شب و به مدد «بارگی» خود از آن گذر کند:

سپهد بفرمود تا مشک آب بریزند در آب و در ماهتاب
به دریا سبک بار شد بارگی سپاه اندر آمد به یکبارگی

(همان: ۱۹۰/۶)

فریدون نیز برای به چنگ انداختن ضحاک، اسب خود، «گلرنگ» را به آب می‌سپارد تا از اروند رود بگذرد:

هم‌آنکه میان کیانی بیست بر آن باره‌ی تیز تک برنشست
سرش تیز شد کینه و جنگ را به آب اندر افکند گلرنگ را

(همان: ۶۷/۱)

کیخسرو نیز بهزاد را به آب می افکند و از جیحون می گذرد:
به آب اندر افکند خسرو سیاه
چو کشتی همی راند تا بارگاه

(همان: ۲۲۸/۳)

پیوستگی وجودی اسب و پهلوان تا آنجاست که رستم و رخس را در یک گور قرار می دهند که این می تواند نمادی از وحدت جسم قهرمان و اسبش باشد، رسمی که آن را متعلق به جنگاوران سکایی دانسته اند. در اساطیر نروژ نیز اسب همراه صاحبش به خاک سپرده یا سوزانده می شد و اعتقاد بر این بود که بدین طریق اسب سوار خود را از دالان دوزخ عبور خواهد داد (جایز، ۱۳۷: ۱۶). این اسب نمادین، نه فقط همدم و همراه و مکمل شخصیت اساطیری پهلوان است، بلکه بخشی از وجود اوست که در موجودی بیرونی بازتاب یافته است؛ آن چنان که وقتی پهلوانی می میرد، سوگوار وی که دیگر از سخن گفتن با او ناتوان است، با اسب قهرمان که بخشی تبلور یافته از شخصیت حماسی اوست به راز می نشیند؛ آن طور که پس از مرگ سهراب، تهمینه سر اسب فرزند جگرگوشه اش را در آغوش می کشد و با او نجوا می کند:

زخون او همی کرد لعل، آب را	به پیشش همی اسب سهراب را
سر اسب او را به بر درگرفت	جهانی بدو مانده اندر شگفت
گاهی بوسه بر سر زدش گه به روی	ز خون زیر سمش همی راند جوی
ز بس کاو همی گریه بر نعل کرد	همه ریگ و خاک زمین لعل کرد

(فردوسی، ۸۱۳۸: ۲۶۱/۲)

۲-۱۴-۱۳-نماد تیز بینی: فردوسی در توصیف تیزبینی رخس که می تواند مورچه کوچکی را از دو فرسنگی بر روی پلاس سیاهی ببیند:

به شب مورچه بر پلاس سیاه
بدیدی به چشم از دو فرسنگ راه

(همان: ۳۳۵/۱)

۲-۱۴-۱۴-نماد احساس مسئولیت و مهر محبت: در خان سوم به دلیل حمله‌ی اژدها به دفاع از خود و رستم می پردازد و چند بار رستم را از خواب بیدار می کند اما رستم از بیدار شدن ناراضی است. در ابتدا با مهربانی با رخس سخن می گوید و او را مهربان خطاب می کند و می گوید:

« بدان مهربان رخس بیدار گفت
که تاریکی شب نخواهی نهفت »

(همان: ۲۶/۲)

چنانکه وقتی مجدداً رخس، رستم را بیدار می کند و رستم رخس را تهدید به کشتن می کند، وقتی می بیند که اژدها می خواهد به رستم حمله کند خودش را سریع به رستم

می رساند و او را بیدار می کند:

هم از مهر رستم دلش نارمید / چو باد دمان پیش رستم رسید

(همان)

۲-۱۴-۱۵-نماد حرف شنوی: در خان اول زمانی که رخس شیر را از پای در می آورد. رستم از رخس می خواهد که دیگر با کسی نستیزد و او را از مبارزه با دیگران منع می کند. رخس هم سخنان رستم را در می یابد و به آنها عمل می کند:

تهمتن به رخس ستهنده گفت / که با کس مکوش و مشو نیز جفت

(همان: ۲/۲۵)

مصدق این بیان، سخن صفا است: «رستم با رخس سخن می گفت و او هم سخنان وی را به نیکی در می یافت» (صفا، ۱۳۶۹: ۵۶۸).

۲-۱۴-۱۶-نماد مجازات، بستن به دم اسب: در شاهنامه، پوران/ بوران دخت، پیروز شاه کش را به کرّه های نوزین می بندد و بر زمین می کشد:

ز آخر همانگه یکی کرّه خواست / به زین اندرون نوز ناگشته راست
بیستش بر آن باره ی بر همچو سنگ / فگنده به گردن درون پالهنگ
چنان کرّه تیز نادیده زین / به میدان کشید آن خداوند کین
... چنین تا بر او بر بدرید چرم / همی رفت خون از برش نرم نرم

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۸/۳۹۵)

بستن مرد یا زن خائن به دم اسب و کشیدن او بر روی زمین از شیوه های نسبتاً معمول مجازات- به ویژه درباره ی زنان بدکاره و پیمان شکن است. مارزلف پس از اشاره به این مضمون در قصه های ایرانی نوشته است: «شاهد مستقیمی برای این امر نتوانستیم پیدا کنیم» (مارزلف، ۱۳۷۶: ۴۵). اما به جز از شاهد آشکار شاهنامه، در منابع و روایات ایرانی نمونه های دیگری نیز وجود دارد. مثلاً در بهمن نامه، مجازاتی که به فرمان بهمن برای کتایون، زن خیانتکار او، تعیین می شود این است:

بیاورد چوپان دو اسب از گله / دو توسن که همواره بودی یله
به دنبال اسبانش گیسو بیست / دو چوپان بر آن توسن برنشست
پس آن گه دوانید بر کوه و دشت / همی تا کتایون تنش پاره گشت

(ایران شاه بن ابی الخیر، ۱۳۷۰: ۱۷۹)

در بعضی از منابع تاریخی، شاپور دستور می دهد که دختر ضیزن را که عاشق پادشاه ایران شده و با خیانت به پدرش قلعه را در اختیار وی نهاده است، به اسب/ اسبان ببندند و بر زمین بکشند (زریاب خویی، ۱۳۵۷: ۱۸۹-۱۹۱). در منظومه کردی لاس و خزال نیز جزای دختر خطاکار، بستن او به دم قاطر است (آیدنلو، ۱۳۷۹: ۱۱۲). در احیاء الملوک که

ملک شاه حسین سیستانی به رسم نقالان عصر خویش در جزئیات داستان‌های شاهنامه دست برده رستم پس از شنیدن خبر کشته شدن سیاوش متوجه ایران شده هم چنان از گرد راه به حرم سرای کاوس رفته سودابه را بیرون آورد و بر دم رخس بسته، رخس را برانگیخت (سیستانی، ۱۳۴۴: ۳۷). در تاریخ بیهقی هم به دستور خواجه احمد عبدالصمد، قائد ملنجوق را به اسب می‌بندند و در شهر می‌گردانند: و من که بوالفضل کشتن قائد ملنجوق را [به] تحقیق تر از خواجه احمد عبدالصمد شنودم... من دست بر دست زدَم که نشان آن بود و مردمان کجات انبوه در آمدند و پاره پاره کردند او را. و خوارزمشاه آنگاه خبر یافت که بانگ غوغا از شهر برآمد که در پای او رسن کرده بودند و می‌کشیدند (بیهقی، ۱۳۷۵: ۴۷۲/۲). ظاهراً این نوع مجازات در داستان‌های غیر ایرانی هم دیده می‌شود (کراپ، ۱۳۶۸: ۱۳۱). نمونه‌ی تقریباً مشابه این کار در روایات حماسی اساطیری، بستن پهلوان پیکر هم‌اورد کشته شده‌ی خود را به گردونه‌ی اسبان و کشاندن او بر روی خاک است که نهایت خشم و خواری را نسبت به دشمن نشان می‌دهد. آرزوی (آیفت) گرشاسپ در اوستا (رام یشت، کرده‌ی ۷، بند ۲۸) این است: این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که من کین برادر خود، اورواخشیه، را خواسته هیتاسپ را بکشم و او را به گردونه‌ی خویش بکشم، این چنین (شد) (یشت ها، ۱۳۷۷: ۱۵۰/۲). در ایلید نیز آشیل، جسد هکتور را به گردونه می‌بندد و در آوردگاه می‌گرداند: همان دم با هکتور با همان آزارگری پیروزمندی خشمگین رفتار کرد، پاهایش را شکافت آنها را با دوالی به هم فشرد او را به دنبال گردونه‌ی خود بست، سرش بر روی زمین کشیده می‌شد... گیسوان سیاه هکتور بر روی شن زار کشیده می‌شد و سرش... بر دشت پر گرد شیار می‌انداخت (هومر، ۱۳۷۰: ۶۶۸-۶۶۹). کلیما با استناد به این دو نمونه، بستن پیکر دشمن به گردونه و بر خاک کشیدن او را احتمالاً شیوه‌ای هند و اروپایی برای کین‌خواهی و خشم‌نمایی دانسته است (کلیما، ۱۳۸۳: ۵۶). این رفتار تحقیرآمیز با پیکر مرده در یک منبع آلمانی هم گزارش شده و طبق آن، جسد مردی اعدام شده را به دم اسب می‌بندند و در خیابان‌های شهر می‌کشند (مارزلف، ۱۳۷۶: ۴۵).

۳- نتیجه‌گیری

پس از بررسی تحلیل جایگاه اسطوره‌ای و نمادین اسب در گزیده‌ی متون حماسی سبک خراسانی و دست‌یابی به نتایج درخور توجه و نکات برجسته، مطالب ذیل ارائه می‌گردد:

۳-۱- در این پژوهش، تاریخچه‌ی «اسب» در ایران مورد بررسی قرار گرفته و اشاره شد که یکی از علل پرورش اسب در ایران، خوش آب و هوایی و تأثیر زیاد آن در زندگی انسان‌ها

بوده است. اسب تازی همان اسب ایرانی است که به سرزمین‌های عربی برده شده است. ایرانیان از اسب برای شکار، تیر اندازی، نبرد، چوگان بازی و ارابه رانی استفاده می‌کردند و مهارت سوار کاری را در کودکی به فرزندان می‌آموختند.

۳-۲- «اسب» به عنوان یکی از مهم‌ترین جانوران در زندگی بشر، جایگاهی برجسته در اساطیر جهان یافته است. اهمیت و توجه خاص به اسب باعث شده تا از دیر باز برای این جانور ویژگی‌هایی خاص قایل شوند و الگویی از اسب نژاده در نظر گیرند.

۳-۳- از منظر روان‌شناسی تحلیلی «اسب» از بخش تشکیل دهنده‌ی غریزه‌ی جانوری روان انسان است. موجودی تنومند، نجیب و وفادار که نشستن قهرمان بر آن، تسلط وجود پالایش یافته‌ی روان او را بر نیروهای مهار نشدنی طبیعت و غرایز سرکش او نمادینه می‌کند. به همین دلیل، مجموعه‌ی معانی نمادین اسب در فرهنگ‌های بشری، از سویی قدرت و سرکشی طبیعت و غرایز را از سوی دیگر، مقاومت و آزادگی روح متعالی انسان را در برابر بازدارنده‌های بیرونی و درونی نمادینه می‌کند.

۳-۴- با توجه به اینکه در غالب فرهنگ‌های بشری برخی از معانی سمبولیک «اسب» آزادی، پایداری، پیروزی، سرعت، سرسختی و غرور بود، می‌توان گفت دومین معنای اسطوره‌شناختی نمادینگی اسب در ارتباط با سهمی که در الگوی روانی انسان متعالی دارد، مشخص می‌شود. چنین اسبی نه یک مرکب صرف که یک شخصیت قدرت بخش و انسان‌واره، برای پهلوان نقش مکمل، یاریگر و تأمین‌کننده‌ی بخشی از قوای مادی و روحانی پیروزی بخش طبیعت را ایفا می‌کند.

۳-۵- علت اهمیت بررسی نمادهای «اسب»، حضور دایمی آن در تمامی آیین‌ها و باورها و حضور دایمی آن در ناخودآگاه آدمی، رؤیاهای ادبیات و هنرهای خرافه‌هاست.

۳-۶- تقریباً در اساطیر اکثر ملت‌ها، خدایان با «اسب» مرتبطند. یا همواره سوار بر اسبند. یا خود به شکل اسب در می‌آیند، برخی از خدایان خود از نسل اسبانند.

۳-۷- به همین دلیل می‌توان گفت بخشی از اساطیر بازگوکننده‌ی آرمان‌ها و آرزوهای فروخورده و دست‌نیافتنی ملل قدیم است که چون در عالم واقعی امکان ظهور و بروز نداشته، در عالم خیال به شکل آمل و آرزوها و یا باور و امید تجلی و نمود پیدا کرده‌اند.

۳-۸- «اسب» در حماسه‌های ملی میهنی که بازتاب فرهنگ و اعتقادات و آداب و رسوم مردم آن ناحیه‌ای است که در آن شکل می‌گیرد؛ با وظایفی خاص و مهم حضور دارد. از آن جمله شاهنامه فردوسی است که اسب و تصویرهای مربوط به آن به طوری گسترده دیده می‌شود. واژه‌ی اسب ۶۴۸ بار در شاهنامه تکرار شده که دلیل بر اهمیت آن در اثر حماسی فردوسی است.

۳-۹- ساز و برگ در آرایش «اسب» در شاهنامه از نظر فردوسی بسیار مهم و مؤثر بوده

و آن را با ساز و برگ‌های عالی در ایاتش تزیین کرده است. بنا بر قرائن، پوشش اسب در شاهنامه متعلق به دوره‌ی گذشته، خصوصاً سامانیان بوده است و اسبان دارای ساز و برگ کامل بوده‌اند.

۳-۱۰- «اسب» در شاهنامه‌ی حماسی فردوسی تنها وسیله‌ی جنگ و کارزار نبوده است بلکه از این حیوان ارجمند برای رسومی چون تحویل هدایا، تودیع، استقبال، عزاداری و خلعت آراستن‌ها استفاده می‌شده است. و کمتر مراسمی در شاهنامه یافت می‌شود که اسب در آن حضور زینت بخشی نداشته باشد. در شاهنامه از اسبان خاصی نام برده شده که یا چون رخس، اسب افراد مشخصی بوده‌اند یا مانند خاندان اسفندیار، اسبان سیاه مخصوص به خود داشته‌اند. شب‌دیز خسرو پرویز نیز یکی از آن اسب‌های خاص در شاهنامه است که عشق و علاقه‌ی بیش از حد خسرو پرویز به اسبش در شاهنامه زبانزد بوده است. فردوسی در شاهنامه نام بسیاری از بزرگان و شاهانی مانند: ارجاسپ، گرشاسپ، لهراسپ، گشتاسپ و هوسب را که از واژه‌ی «اسب» ساخته شده‌اند ذکر کرده که نشان از اهمیت اسب در آن روزگاران دارد.

منابع

- ۱- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۷). اسب، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۲- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). تاریخ اساطیری ایران، تهران: انتشارات سمت.
- ۳- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). از اسطوره تا حماسه، تهران: انتشارات سخن.
- ۴- اپلی، ارنست. (۱۳۷۱). رؤیا و تعبیر رؤیا، ترجمه‌ی دل آرا قهرمان، تهران: انتشارات فردوس و مجید.
- ۵- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰). بهمن‌نامه، ویراسته‌ی رحیم عفیفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- بهار، مهرداد. (۱۳۸۷). از اسطوره تا تاریخ، تهران: نشر چشمه.
- ۷- ----- (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران، به کوشش کتیون مزدپور، تهران: انتشارات آگاه.
- ۸- بهرامی، ایرج. (۱۳۸۵). اسب در قلمرو پندار، تهران: انتشارات زوار.
- ۹- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۵). تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات مهتاب.
- ۱۰- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۸۶). فرهنگ ایران باستان، تهران: موسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

- ۱۱- تاج‌بخش، حسن. (۱۳۷۲). **تاریخ دامپزشکی و پزشکی در ایران**، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- جابز، گروتروود. (۱۳۷۰). **سمبول‌ها (کتاب اول جانوران)**، ترجمه و تألیف محمدرضا بقاپور، تهران: انتشارات مترجم.
- ۱۳- جلالی نائینی، محمدرضا. (۱۳۶۷). **تحقیق و ترجمه ریگ ودا**، تهران: نشر قطره.
- ۱۴- خیام نیشابوری، عمر. (۱۳۴۳). **نوروزنامه**، به کوشش علی حضوری، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
- ۱۵- دادور، ابوالقاسم و منصوری، الهام. (۱۳۹۰). **درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان**، تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا (س).
- ۱۶- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲). **لغت نامه**، ج ۲ و ۱۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷- دیاکونف، ا.م. (۱۳۵۷). **تاریخ ماد**، کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- ۱۸- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). **دانشنامه ایران باستان**، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۹- زریاب خویی، عباس. (۱۳۵۷). **افسانه‌ی فتح‌الحضر در منابع عربی و شاهنامه**، **شاهنامه‌شناسی**، تهران: بنیاد شاهنامه.
- ۲۰- سرخوش کرتیس، وستا. (۱۳۷۳). **اسطوره‌های ایرانی**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- ۲۱- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۹۳). **بوستان سعدی**، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: پیام عدالت.
- ۲۲- سیستانی، ملک شاه حسین. (۱۳۴۴). **احیاءالملوک**، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۳- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). **انواع ادبی**، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۲۴- شوالیه، ژان، آلن گربران. (۱۳۸۸). **فرهنگ نمادها**، ترجمه و تحقیق سودابه‌ی فضایی، تهران: انتشارات جیحون.
- ۲۵- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۹۰). **حماسه سرایی در ایران**، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۶- عبدالرضا خانی، رامین. (۱۳۹۱). **تاریخچه‌ی پرورش اسب**، تهران: مرکز آموزش علمی کاربردی فدراسیون سوارکاری.
- ۲۷- عیسوی، روزان. (۱۳۸۹). «نگاهی به اسب و اسب سواری در ایران»، **مجله مطالعات ایرانی**، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال هشتم، شماره ۱۷، ۱۳۳-۱۵۶.
- ۲۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

- ۲۹- قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۸). آیین آیین، تهران: مرکز نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.
- ۳۰- قلی زاده، خسرو. (۱۳۸۸). «اسب در اساطیر هند و اروپایی»، مجله مطالعات ایرانی، سال نهم، شماره‌ی ۱۶، ص ۱۹۹-۲۳۲.
- ۳۱- کراپ، الکساندر و دیگران. (۱۳۸۶). جهان اسطوره‌شناسی I، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.
- ۳۲- کریستن سن، آرتور. (۱۳۵۵). آفرینش زیانکار در روایات ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز: انتشارات شفق.
- ۳۳- کلیم، اتاکار. (۱۳۸۳). اوستا، سنگ نبشته‌های پارسی باستان، ادبیات پارسی میانه، یان ریپکا، ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات سخن.
- ۳۴- گیرشمن، رومن. (۱۳۴۹). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۵- ماحوزی، مهدی. (۱۳۷۷). «اسب در ادبیات فارسی و فرهنگ ایران»، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال سی و یکم، شماره‌ی ۱۴۶، صص ۲۰۹-۲۳۵.
- ۳۶- مارزلف، اولریش. (۱۳۷۶). طبقه بندی قصه‌های ایرانی، تهران: سروش.
- ۳۷- محمد حسین بن خلف تبریزی. (۱۳۶۲). برهان قاطع، تهران: چاپخانه‌ی سپهر.
- ۳۸- مدبر، فخر. (۱۳۴۶). آداب الحرب و الشجاعة، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران: انتشارات اقبال.
- ۳۹- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۴). تن پهلوان و روان خردمند، تهران: طرح نو.
- ۴۰- هال، جیمز. (۱۳۸۸). فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه‌ی رقیه بهزادی، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- ۴۱- هومر. (۱۳۷۰). ایلیاد، سعید نفیسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۲- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، تهران: انتشارات سروش.
- ۴۳- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۵۲). انسان و سمبولهایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: انتشارات امیرکبیر.